

## در دست ویرایش

تابستان ۱۴۰۱ / جلسه چهارم

### بسم الله الرحمن الرحيم

### الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

در بررسی های بنیادی پیرامون خطبه در آثار و سخنرانی ها ، کتب گوناگون و شروح مختلف از سوی صاحب نظرانی که در این زمینه ورود داشته اند - که بر اساس دریافت ما علیرغم احترام به زحماتشان ، عموماً با دست پر وارد می شوند به زعم خود و با دست خالی خارج می شوند از مدار شرح خطبه خصوصاً - نکته در دلایل خاصی است که در زمینه ی پرداختن به معارف فاطمی وجود دارد ، که به زعم ما - به عنوان متولی آثار فاطمی - به این دلایل باید بیشتر توجه شود . مخصوصاً از سوی کسانی که می خواهند در این زمینه علم آموزی یا احیاناً تعلیم و سپس تدریسی داشته باشند در آینده ؛ و یا معاصرین و متأخرینی که در مسیر آشنایی و فهم بیشتر از خطبه ، قدم می گذارند و خواهند گذاشت. در این موضوع خطیر این عزیزان باید بدانند که دلایل عدم توفیق شارحین و واعظین متقدم و محترم که وارد این وادی شدند، چیست؟

یکی از بحث ها این است که خطبه از آنجایی که " **قالت فاطمه** " است - در اصل معیار شناخت بیشتر فرد از طریق بیان او ، که یکی از معیار های موثق و مورد توثیق است - در این باب چون افراد مع الاسف به مراتب شناخت اولیه نسبت به حضرت زهرا علیها السلام دست نیافته اند ؛ از این جهت در تفسیر و تشریح " **اقوال فاطمی** " هم از آن زمینه های لازم و اولیه ی ذهنی غفلت داشته و کتب خطبه خیلی صوری در حد شرح فاقد تناسب معنایی بعضی واژه ها به نشر سپرده می شود - که ما خود سعی بر پرهیز از این نقص کلی و عام ، در پرداختن به متن خطبه داریم و تلاشمان بر عدم تمرکز در قالب بندی صرف واژه ها در عدم ابتناء و اکتفا به بیان لغوی نامتناظر آن است - چون کلیت و روح خطبه در تمام ابعاد کار بر روی آن همچنان باید مد نظر و مورد توجه باشد و نضره ی این روح و کلیت ، در کل شرح و طول تبیین می بایست ضمن پرهیز از حاشیه روی های مرسوم ؛ مؤکداً رعایت شود.

و اما در بحث کلیت خطبه ، بحثی راجع به نقشه ی جامع آن داشتیم که این نقشه ، در عین اینکه در ارتجال بیانی متناسب با شرایط زمانی ایراد شده ، نقشه ای از پیش تعیین شده و مقدر است که منافاتی هم این ارتجال با آن **تقدیر** ندارد - که توضیح نسبتاً جامعی در این زمینه در دروس گذشته داده شد - نکته اما این است که برای شناخت خطبه ، اینجا دیگر اصل علوی خاص " **انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال** " که با برداشتی عام و اشتباه یک اصل مرسوم و مألوفی هم شده است در صورتی که مقصد این روایت در اخذ حکمت است - در بیان مقدم و صغرای گم شده ی " **خذ الحکمة حیث کانت** " - و در تمام موارد چون سیاست و ولایت و امثالهم صادق نیست ، در مورد خطبه هم اتفاقاً باید توجه کرد که این سخن کیست؟ یعنی آن ارزشی که در خطبه مدنظر قرار می گیرد " **ارزش فاطمیت**

" است که نشان می دهد برترین و بالاترین انسان های عالم امکان در مرز بین ممکن و واجب ، آمده و این بیان را به نسل ها و تاریخ و عوالم ارائه می دهد . با بیانی که محدود به زمان هم نیست . چون گفتیم وجه عدم محدودیتش ، به الهیتش در سه وجه وجود و کلام و موضوع بر می گردد . یعنی به تمام معنا وجه الهی بر خطبه بار است آن هم الهیتی تام و نامحدود و نامقید به مفاهیم معمول عصری ؛ و بر این اساس این موجود الهی بیانی دارد که این بیان کم از آیات قرآن و وحی الهی نیست . آنجا نزول آیات قرآن بر قلب انسان کامل را توسط ملک وحی داریم و اینجا ثمره ی تحدیث در مؤانست با ملک وحی را توسط انسان کامل . با این خصوصیات ، رسول وحی و رسول الهام اکنون شخص فاطمه زهرا است علیها السلام . یعنی این بیان در آن چه از لسان انسان کامل صادر می شود کم از وحی نیست . چون عالم ، عالم انسان کامل است - عالم ، عالم فرشتگان نیست . عالم ، عالم اجنه نیست . عالم ، " عالم انسان " است ؛ که در یک مُلکش ، در ته اقیانوس ها این همه ماهی در حال شنا هستند و غوطه ورنند در این آبها ، ولی هیچیک تأثیری در مقدرات عالم و کلیت سرنوشت عالم ندارند - و آن انسان کامل است که در سرنوشت عالم تاثیرگذار است به دلالت این روایت که « **لولا الحجة لساخت الارض باهلها** » اگر امام بر روی زمین نباشد زمین اهلش را فرو می برد . یا روایات " متواتر معنوی " علوی و نبوی با مضمون " امان اهل الارض " که نشان می دهد زمین ارزشش را درنسبت با امام دارد ونسبت ارزش خلق با امام است وگر امام نباشد سایر موارد در زمین و مافیها ارزشی ندارد. نه در " ما بینهن و ما فیهن " و نه در " ما تحتهن و ما فوقهن " ، که این دامنه تمام اینها را در بر می گیرد. پس وقتی امام قائم است و بر روی زمین است آن امام در " شرف المكان بالمکین " باعث می شود زمین نیز شرافت و مدّ وجودی پیدا کند ؛ و الاّ زمین اهلش را می بلعد و در این حقیقت و مبنا هیچ تعارفی هم نیست - بعضی روایات ، روایات بسیار کلیدی در اخذ مفاهیم متعدد از آن است، که ما به آن در " درایة الحدیث " عنوان " ابواب حدیث " و " بابهای روایت " داده ایم . چون از ابواب مختلف موضوعی در " علم درایه " می توان وارد یک حدیث شد مثل آن حدیث علوی معروف " پایه های مدینه " - به نقل از سلمان که " ادرك ابنة محمد فانی جنبتی المدينة تکفنان " - که مُشار و مدلول اشارات بسیار در علم " حکمت فاطمیه " به حقایقی معنوی ؛ و حاوی مفاهیم متعدد و " تعدد معنوی " مفهوم برای دلالات ذهنی در تعمیم های روایی است - که این نکته ی خیلی مهمی است - حال وقتی تمام مناسبات عالم ، این همه ملک ؛ ملائکی با این همه بال ، ملائکی با این همه عمر ، در این همه عوالم ، این همه آسمان ، این همه زمین ، تمام اینها را که در نظر بگیریم و این همه اشیاء را در کل شیء و خلق کل شیء و خلق مدام و بی نهایت کل شیء و معطوف کنیم این همه را به انسان کامل ، آن وقت متوجه ارزش خاص و منحصرانسان کامل در عالم می شویم . حال " حجة الله علی الحجج " یا حجت فاطمی آن انسان کامل، آمده است در مسجد مدینه ؛ و در حالی که هیچ وقت زبان باز نمی کرد - جز برای خواص و گروهی از سائلین عوام که به درب خانه اش می آمدند، یا سؤال های علمی داشتند از او ؛ و جز این اصلاً زبان باز نمی کرد و تا نمی پرسیدند جواب نمی داد و تا جویای حقیقتی نمی شدند ، مطرح نمی کرد حتی برای فرزندش حسن و کفوش علی علیه السلام ؛ که در پرهیز از تطویل ، ان شاء الله و به شرط حیات ، روایت آن را در نظر به اهمیت و توسع مفهومی اش ؛ در جلسه ی بعد به شما عزیزان در موضوع " علم و نور فاطمی " خواهم گفت - حال این انسان چه شده که زبان در کام را ، در عام گشوده و به سخن آمده است؟ این ، ارزش خطبه را نشان می دهد . که این خطبه در چه جایگاه و در چه ارزشی در عالم قرار دارد و ما چقدر ساده در حد یک متن و در حد یک کتاب ، به آن می پردازیم . و آن را در عداد " خطب تشریحی " نهج البلاغه می پنداریم ، حال آن که این خود یک " خطبه ی نادر تکوینی " است . که این " خطبه ی تکوینی " ، " أم خطب اهل بیت علیهم السلام " و در مصداق

منیر و دلالت مثبتوت " اُم ابیها " ، " اُم خطب پیامبر ﷺ " است ؛ و ارزش آن در مدار این امیت و این حجیت است که تمام آن خصوصیات قائلش ، بر لسان و بیانش هم بار است ؛ و نیز ارزش آن بیان را وجود آن فرد، هزاران برابر می کند ؛ و در مورد خطبه به طریق اولی ، در این که این کلام از که صادر شده و مصدرش کیست، هزاران برابر این ارزش افزایش پیدا می کند.

این مصدر، مصدری الهی است و این الهیتش مبنایی مشخص و تعریفی روشن دارد . نه این که همین طور بگوئیم الهی و لاهوتی است و بگذریم از مبانی روشن آن ؟ خیر . می ایستیم و توقف می کنیم همچنان در مقدمه ی خطبه ، برای شناخت بهتر و دقیق تر و روشن تر آن . یعنی نخست به فرد می پردازیم و سپس به قول او تا قولش را بهتر بفهمیم در مصداق حتمی " انظر الی من قال و تنظر الی ما قال " .

این بزرگوار ۹ نام نزد خداوند دارد . که ما به بعضی از آن اسماء در همان جلسات اول اشاره کردیم. به **صدق** خطبه ، که صدق خطبه از صدیقه ی طاهره است و به **طهارت** و **فطم** و **زهور** آن . با دقت در سایر اسماء هم باید یک بار خطبه را از منظر " **زکا** " خواند و یک بار از منظر " **تحذیث** " و یکبار از منظر " **رضا** " و یک بار هم از منظر " **برکت** " . که اگر خطبه را از منظر " **فطم** " مکنوناتش بخوانید یا از منظر " **زهور** " انوارش ؛ در مواردی که در خطبه پنهان و زاهر است، یا اگر در مبنای نام " **مبارکه** " ، روی بحث تبرک و برکت خطبه و کلام و امتداد عالمی و تاریخی اش دقت شود و در عنوان " **محدثه** " ، به صدور خاص خطبه در شرائط " **تحذیث** " دقت شود - که در طول تاریخ گفته شده است " **محدثه** " کسی است که ملائک با او حدیث می گویند و جبرئیل امین، ملک وحی با او حدیث می گفت و آن سنخیت و تسانخی که در درس های " **حکمت فاطمی** " میان این دو بیان شد - حال صدور خطبه در شرائط تحذیث ، یعنی در شرائطی که ملک وحی به حضور حضرت زهرا سلام الله علیها می آمد و این « **عالمه بما کان و بما یکون و ما هو کائن** » در این شرائط با ملک وحی ارتباط داشت ، باید توجه کرد که در همین شرائط ، با آن تقریب وحی و تقریب ملک وحی با حضرت زهرا ﷺ این خطبه صادر شده و در واقع صدورش از " **مصدر تحذیث** " است. در " **راضیه ی مرضیه** " هم ، این " **خطبه ی رضا** " است - که بعداً در جای خود به دو بُعد " **راضیه** " و " **مرضیه** " از منظر تفاوت اسمائی در صفات خطبه می پردازیم - که تبعاً و طبعاً راجع به شناخت و جامعیت و ساختار خطبه ، یک بخش هایی هم بر می گردد به الفاظ خطبه. اما چون خطبه از مصدر رضا صادر شده است لذا شبهه و اتهام گلیه منتفیست ، و خطبه گلیه ی حضرت زهرا ﷺ نیست . اگر شکوه ای هم باشد شکوه در نزد خدای رب العالمین است . برای خودش نیست ، برای دین پیامبر ﷺ است. برای قطع وحی است ، برای قطع اذان است ، برای غصب حق ولایت و برای تمام آن خصوصیات است که از سقیفه تراویده است - که او این همه را می دانست و با بصیرتی فاطمی ، پیشاپیش به این تهمت در لحظه ی احتضار پیامبر ﷺ و وداع جانگداز با او پاسخ داده بود " **لست ابکی لما یصنع بی بعدک ولكن ابکی لفراقک یا رسول الله** " - این خطبه ی حضرت " **زکیه** " است و در صفات خطبه ، خود " **خطبه ی زکا** " است. یعنی صفات انسان بر بیانش بار می شود - اگر شما انسان صوری باشید ، بیان صوری هم خواهید داشت. اگر انسان عجولی باشید ، بیان عجولی خواهید داشت. اگر انسان بی رحمی باشید ، بیان بی رحمی خواهید داشت و بیانتان قساوت پیدا می کند - اکنون این خطبه از این " **زکیه** " صادر شده و زکای آن عیان است ؛ و اگر ما بخواهیم بگوئیم " **خطبه ی زکاء** " چیست؟ می گوئیم " **خطبه ی فاطمه زهراء ﷺ** " است و " **خطبه ی طهارت** " و " **خطبه ی رضا** " و " **خطبه ی فطم** " و " **خطبه ی زهور** " و " **خطب تحذیث و صدق** " خطبه ی هموست .

با این شناخت راجع به خطبه، یک بار کل و جامعیت خطبه را از منظر رضا در قرب الهی و در نسبت با ذات دیدن، یک بار از منظر تحدیث در نسبت با ملائک و آسمان ها و غیب عالم دیدن. در صدق در محضر آن ذات عامل به ارسال رسل، که از طریق ملک با "حضرت حورا" سخن می گوید - و الا ملک چه کار خاصی و سنخیتی با حضرتش دارد که بیاید با او سخن بگوید؟ - این یعنی در واقع دلداری خداوند به فاطمه در فقدان وحی و پیامبر ﷺ با ارسال ملک به سمت فاطمه اش. لذا با این خصوصیات که این صدیقه ی طاهره ی زهرایی در آن ۹ نام عنداللهی دارد، می بینیم از نام ذاتی اش، از ذات فاطمه ی زهرا علیها السلام آن الهیتی را بر می تابد که در خطبه می آید و یک بیان مُتَشَأَن و تاریخی خاص پیدا می کند که عظمت خطبه را نشان دهد، تا نشان دهد به این سادگی نباید دست از این خطبه برداشت و مفاهیم آن را هم ساده گرفت. و در ختم هر شرح نباید گفت حرف ما با خطبه تمام و معارف خطبه استخراج شد، اصلاً چنین چیزی امکان پذیر نیست. که در اصل فاطمی «جم عن الاحصاء عددها»، احصاء خطبه و معارف این "خطبه ی لاهوتی" ناممکن است؛ که مگر کسی می تواند لاهوت را احصاء کند؟! مثل خود قرآن که هر بار از دریچه ای وارد قرآن می شویم، چون انسان کامل، عدل قرآن و صورت انسانی و حی اسم اعظم است - که قرآن هم صورت مکتوب آن است - بر این اساس ما برای شناخت قرآن چطور نمی توانیم توقف داشته باشیم و بگوئیم این مفاهیم قرآن برداشت شد و تمام شد؟ در مورد خطبه هم همین طور است. ما نمی توانیم بگوئیم تمام معارف خطبه استخراج شد و تمام حقیقت خطبه را ما فهمیدیم. چون به فهمی از مرتبه ای از خطبه که واقف می شویم و ورود پیدا کنیم، تازه مراتب دیگر برای ما رخ کرده و از نقاب غیب چهره می گشاید. شما وقتی از پله ی یک نردبان یک قدم بالا می روید، این پله ی دوم است که شما را به پله ی سوم می رساند و پله ی سوم هم به چهارم. این طور نیست که نردبان بر روی زمین است و ما داریم بر روی زمین راه می رویم. این یک صعودی است در آن مراتب الهیت و لاهوتی خطبه، در نیاز به آن که ما معارف اولیه را درست بگیریم و بفهمیم تا ان شاء الله به این مراتب و در آن وقوف پیدا کنیم. یعنی اگر ما آمدیم و وقتی گذاشتیم از باب "حکمت فاطمیه" در موضوعیت خطبه، برای این است که خود خطبه، قامت تام "حکمت فاطمیه" در قیامت کلام "زهور فاطمیت" است. یعنی شما اگر بخواهید "حکمت فاطمیه" را تدوین کنید در صورت یک بیان، یک سخن، یک کلام، نهایتاً به "خطبه" می رسید.

یک نکته دیگری که در اینجا وجود دارد برای سهولت دست یابی به معارف خطبه این است که ثواب دارد کمی پژوهش را در کارتان ورود بدهید! تا ما متکلم وحده نباشیم و شما هم همین طور بیایید و بروید و بنشینید و گوش کنید و صرفاً مستمع باشید. مثل دوره ی ۲۰ ساله ی "حکمت فاطمیه" باید تحقیق کنید - و تحقیق جلسه ی آینده تان این است که موضوعات خطبه را از دید خود استخراج و دسته بندی کنید. به این موضوعات در علوم قرآنی، متأخرین و معاصرین، اسم "بسته" می دهند و فی المثل می گویند بسته های موضوعی قرآن. البته در قدیم بسته های قرآنی، اسمش "رکوع" بود. ما سوره داریم، آیه داریم، حزب داریم، جزء داریم و این ها هر کدام معنا دارند. یک بخش از قرآن که در تعدادی آیات محدود به دیواری که کشیده می شود پیرامون آن، به آن می گویند سوره. یا بر روی هم چیده شدن شان را سوره می گویند. در جمع متوالی موضوعات قرآن هم از قدیم عنوانی بود به نام "رکوعات" که در قدیم به این توالی موضوعات و دسته بندی ها و بسته های موضوعی قرآن می گفتند "رکوع"، لذا قرآن کریم "سوره" و "آیه" دارد که "توقیفی" است و جزء و حزب و رکوع دارد که از دیگر مشخصات اسمی دسته بندی های قرآنی در مختصات قرآنی است و در قدیم علامت عین هم می گذاشتند در انتهای هر موضوع که رکوع قرآن یا بسته های موضوعی آیات قرآن

کریم بود . بعد در چاپ های متأخر منسوخ شد و در بعضی از قرآن های خط " عثمان طه " هنوز داریم این علامت عین را . یعنی هر جا که محتوای موضوعی قرآن به یک جایی ختم می شد و جمع می شد و تمام می شد یک عین می گذاشتند به نام رکوع . که دلایل مختلف از اهل سنت و مثال های مختلف می آورند که بعضی درست و بعضی بی معنا است - یعنی دلایل این نیست - امروز هم با ابداع مجدد " بسته های قرآنی " و تقسیم صفحات بر اساس آن ، عده ای این کار را بدعت می دانند که اینطور نیست و پرداختن به سیر موضوعات در قرآن کریم کار خوبی است و قرائت و تدبر در قرآن را با ابتناء به مفاهیم ، راحت تر می کند ؛ ضمن این که ابداع " سیر موضوعی " در ذات آیات نهفته است و کار تازه ای نیست و کار تازه مشخص کردن مجدد آن است . لذا موضوعیت دسته ها و بسته های آیات هم توقیفی و مبتنی بر جایگذاری ترتیبی آیات توسط شخص پیامبر ﷺ است . این که موضوعی که از یک جا شروع شده و به یک جا ختم شده ، معلوم است که توقیفی است . دسته بندی موضوعی آن معلوم است که توقیفی است . چون پیامبر ﷺ فرموده است که این آیه را اینجا بگذارید و آن سوره را آنجا . وقتی این طور گذاشتند ، این یعنی که دسته ها و بسته ها توقیفی از سوی پیامبر ﷺ است . اما این که اسم " رکوع " توقیفی است یا نه ؟ دیگر مهم نیست و مهم این است که رکوع جزء مختصات قرآنی و اختصاصات مفهومی و موضوعی آن است و وجود دارد و عنوان " بسته " از سوی معاصرین اکنون در این بخش های تدبر در قرآن و یا انتشار موضوعی صفحات بر اساس آن ، در واقع نامی وام گرفته از همان عنوان قدیمی " رکوع " است . تا جایی که آمده اند قرآن هایی را متناسب با موضوع ، به خط " عثمان طه " تغییراتی داده اند و صفحه بندی کرده اند . تا اگر بطور مثال از یک جایی شروع می شود یک موضوعی ، آخر صفحه تمام شود و اگر نه ارجاع شود به صفحه ی مقابل یا صفحات بعد . تاکنون نیز ۵۴۰ فقره طبق قول مشهور و ۵۵۶ عدد در مصاحف چاپ شبه قاره هند و ۱۰۰۰ رکوع بنابر قولی دیگر شمارش شده است که رقم دقیقش با بررسی موضوعی قابل احصاء است . چون رکوع ها را باید با نظارت و دلالت های معنوی و مفهومی تشخیص داد و شناخت . اینگونه نیست که ما بگوئیم این محور یا پاراگراف تمام شد . ممکن است در ۲ آیه ی قرآن یک معنای خیلی جامعی تمام شده باشد و برخی بیایند و آن را یک پاراگراف در نظر بگیرند . این بستگی دارد به دقت تشخیص موضوع در توالی اعجازوش آیات ؛ و بستگی دارد به آن فردی که این رکوع ها را دسته بندی می کند که مفاهیم را در توالی ها چگونه تشخیص می دهد و می فهمد . منظور این است که تکلیف درس تان و پژوهش درسی تان تا هفته آینده این است که بروید و این " رکوع های خطبه " را استخراج کنید . یعنی مفهومی از خطبه از یک جا شروع شده و جایی تمام می شود و علیرغم پاراگراف های مشخص " متن مصحح " می شود همچنان مفاهیم خطبه را دسته بندی کرد . که این را نه در مفهوم رایج " رکوع " بلکه در مفهوم فهم موضوعی خطبه از جای جای آن می گوئیم - چون رکوع خاصیتش این است که پی در پی و متوالی است ، ولی در خطبه ملاک رعایت توالی نیست - اگر دروس گذشته را مطالعه کنید ، متوجه این دسته بندی های انجام شده توسط ما خواهید شد . اکنون شما این کار را کامل انجام دهید . این تکلیف درسی تان تا پیشاپیش با بعضی از " فقرات خطبه " یا فقره های آن آشنا شوید و در بارگاه آن ، ذهن و قلب تان مشغول مفاهیم شود و آن نورانیت منیر " صحیفه ی خطبه " ان شاء الله به صفحه ی قلب تان بتابد . تا برای دریافت مفاهیم آماده تر باشید در این بحث و کار سنگینی که ما داریم . کار سخت و سنگینی است انصافاً ! چون ما در بحث " حکمت فاطمیه " یک فراغتی داشتیم و یک دامنه ی توسعی بود برای ما - چون محدودیت در ادای حتمی تمام مفاهیم داشتیم . اما درباره خطبه این محدودیت و التزام برای ما وجود دارد که حتماً باید این نسبت های خطبه خوب دیده شود - یعنی کار سنگین تری است نسبت به " حکمت فاطمیه " ، چون فشرده

تر است و مفاهیمش خیلی وسیع و بلند است. " حکمت فاطمیه " امری تکوینی و علمی در حال تدوین بود ، اما خطبه بیانی مدون و تدوین شده است که ما بایستی با دقتی تبیینی و تحلیلی وارد آن شویم . این کار دشوارتری است نسبت به بحث " حکمت فاطمی ". البته از تجربه و مبانی " حکمت فاطمیه " در خطبه بحمدالله به راحتی و به خوبی می شود استفاده کرد. و اگر دست ما تا حدی باز است برای شروح و بین نحوه از ارجاعات و کشف مفاهیم ، به دلیل اخذ آن از مبانی علمی. " حکمت معلائی فاطمی " است . با این قید و احتیاط که ما باید مقید به مفهوم تاریخی و معنوی خطبه باشیم . مثل یک رمان نویس یا یک فیلم نامه نویس که باید راعی به تاریخ اهل بیت باشد و نمی تواند تخیلات و ذوقیات خود را وارد آن کند . یعنی شارح کاملاً باید بداند که این " امیره ی کلام " چه گفته و او چه تعهدی در قبال سخن گرانسنگ " خطبیه ی خطبه " دارد ؟ تا حق آن ان شاء الله ادا شود که اگر نشود این نیز ظلمی است معاذ الله در ردیف ظلم های تاریخی در حق فاطمه ی زهرا علیها السلام .

بحث اسماء را باز هم سراغ خواهیم گرفت در موضع مفاهیم . یعنی هر جا مفهوم رضا یا طهارت در خطبه آمد به آن می پردازیم . به فطم های مکنون خطبه می پردازیم . همچنین به زهورهای زیبای زهرایی خطبه ، آنجا که حضرت زهرا علیها السلام می فرمایند « اذ الخلاق بالغیب مکنونه و بستر الاهاویل مصونه » ، آنجا در واقع ایشان دارد زاهر می شود، آنجا فطمی را زاهر می کند ، زهرای اطهر و ازهر علیها السلام . زهور آن فطم است در آنجا . یا در جایی دیگر در « انار فی التفکر معقولها » ، که ، حضرت از یک غیب مکنونی خبر می دهند و این خبر ، خبر کسی است که از غیب آگاهی و به محیط آن دسترسی دارد . یعنی از بالاترین مقامات غیبی عالم خبر می دهد . پس زهورهای فاطمی و فطم های فاطمی را هم داریم . فطم ها بیشتر به وجود مقدس خود حضرت زهرا و نقش مقدری که در این خطبه دارند و آن مواردی که در خطبه به صورت کنایه و اشاره از آن عبور کردند ، بر می گردد و زهورها به معارف منتشر در خطبه - که پیش از خطبه سابقه نداشته است - راجع است . اگر هم اهل بیت علیهم السلام بعد از خطبه آمده اند، معارفی را بیان کردند در طول تاریخ ۲۵۰ ساله ، این متفاوت است با اینکه بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بلافاصله یک انسان بیاید و از غیب خبر دهد ! نگاه کنید به منظر « واصطفاه قبل ان ابتعثه » ، قبل از اینکه مبعوث شود ، اصطفاء شده بود. این را خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم هرگز نفرمودند که قبل از مبعوث شدن اصطفاء شده بودم . خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم این حقیقت را بیان نکردند. جبرئیل هم این را بیان نکرده است برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و در شأن آن حضرت - مگر در دوره ی تحدیث ! - از معنا و مبنا و بدایت این مصطفی بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این حضرت زهراست علیها السلام که پرده برمی دارد. بعضی اخبار غیب را حضرتش بیان می فرمایند که برمی گردد نه به جهان قبل از ولادت ، بلکه به جهان قبل از خلقت « اذ الخلاق بالغیب مکنونه و بستر الاهاویل مصونه » ، در این که مخلوقات عالم در غیب، مکنون بودند و بواسطه ی ستر؛ از اهاویل عدم مصون بودند ، این اولین گزارش از جهان و جهات عدم است . ما اکنون از بعد ولادت خود به این طرف ، هنوز به طور مشخص سال هایی را به یاد نداریم در خودآگاهی خود ، در علمی به خود و به شاخصه های وجود خود ، چه رسد به ماهیت وجود و عدم خود . حتی ما از این خودآگاهی و از این نسبت ها با وجود خود و معرفت خود از خود ، مطلع نیستیم که از چه زمانی است ؟ اگر ابن سینا هم باشید ، فقط می دیدید در خلال و جوف یک سبد که آسمان سوراخ است - اینگونه ابن سینا می دیده است - که البته اینها هم نقل های تاریخی است و ما از صحت و سقمش بی خبریم . بعضی مبالغه ها و ذوق آزمایی ها هم در این نقل ها هست. نهایتاً خودآگاهی ما - اگر به این خودگاهی رسیده باشیم - از یک زمانی شروع می شود ، از زمانی که خیلی قریب است به عدم مان . نزدیک به عدم هستیم . قریب العهیدیم همه. مگر

۶۰، ۷۰ سال عمر، چقدر است؟ جمعی می‌شود ۶ یا ۷ سال. یعنی جمع جهان آگاهی ما. هر ۱۰ سال ممکن است شما یک ماه آگاهی داشته باشید. اگر جمعی کنید تازه در ۷۰ سال عمر می‌شود فی‌المثل ۷۰ ماه که این یعنی حدود ۵ سال. مگر انسان در تمام ساعات شبانه روز تفکر می‌کند؟ و اندیشه و تعقل و تجرد عقلی دارد مگر؟ خیر، این طور که نیست. زندگی روزمره در این میان گاهی فقط، لحظاتی فراغت و فرصتی می‌دهد به انسان برای فکر و تعقل که جمع مفروضش می‌شود نهایتاً و خوشبینانه و امیدوارانه؛ یک ماه از عمر آدمی، در همان ۲ رکعت نماز با توجه!

اکنون حضرت زهرا علیها السلام می‌فرمایند «**اذا الخلاق بالغیب مکنونه**» حضرتش چیزی را که می‌داند و می‌بیند، می‌فرماید؛ و اینگونه نیست که اقوال حضرت صرفاً بر مبنای مینای شنیده‌ها باشد. در خطبه فقط یک نقل قول از حضرتش داریم و یک جا فقط در کل خطبه به یک شنیده‌ی خود استناد و اکتفا می‌کنند و آن این است که **اما کان رسول الله یقول: " المرء یحفظ فی ولده "** آیا پدرم رسول خدا نبود که می‌فرمود: **" حرمت انسان در فرزندانش رعایت می‌شود "**؟ این تنها استناد روایی خطبه است و جالب این است که تنها جایی که این روایت یا خبر واحد و مرفوع نقل شده، در همین خطبه است و به نقل از خطبه این روایت آورده شده است در سایر آثار. روایتی که راوی‌ی منفرد و منحصر آن زهرا علیها السلام است. بقیه‌ی خطبه هم که صدر روایات فاطمی است - یعنی کل خطبه - روایت است.

نکته‌ی آخر در این جلسه بحث استاندارد سازی و عنوان دهی به فقرات خطبه است که به تأسی از آیات، به نظر می‌رسد بهترین انتخاب از متن خطبه و اشارت آن حضرت به کلام خود و در توصیف آن؛ قابل تسمیه است در نام گذاری اجزاء و تقسیمات خطبه - اینجاست که عنوان فقرات هم توفیقی می‌شود در دلالت مصرح کلام فاطمی - لذا برای استخراج **" آیت خطبه "** باید رفت سراغ خود خطبه، چون نام فقرات خطبه در خود خطبه وجود دارد یقیناً. خطبه هم در ذات خودش یا در درون خودش، اسمش هست. اسم این فقره‌ها هست. اسم این فقره‌ها کجاست؟ در استخراج اسماء یک جا در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت اشاره دارند به صفاتی چون **" نور ساطع و ضیاء لامع "** که اسمائی چون **« لمعه »** و **« ضیاء »** از آن به ذهن متبادر می‌شود؛ ضیاء اول، لمعه‌ی اول و ... ولی باز هم باید دقیق تر شد - چون آیات دقیقاً منطبق با مفهوم آیه است - و اینجا ایشان دارند در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام وصف می‌فرمایند و نمی‌شود آن را بر کلام خود حضرت نهاد. راجع به خطبه‌ی امانی است که ایشان می‌فرمایند **« فیضة النفس »**، این فیضان نفس من است و ما ترجمه کردیم جوشش جان، جوشش نفس را. فیضان یعنی همان جوشش. **« و نفثة الغیظ »**، که یعنی تراوش و دمیدن خشم - معنای غیظ را بعداً توضیح می‌دهیم - **« و خور القنائة »**، که قبلاً ترجمه شده بود **" ضعف بی‌یاوری "** که غلط نبود اما ابهام در معنا داشت و اکنون در تصحیح ترجمه رسیده ایم به **" بانگ بی‌یاوری "**. **« و بثة الصدر »**، و شکوه‌ی دل و **« تقدمة الحجة »** و پیش فرست حجت. یعنی حضرت زهرا علیها السلام می‌فرمایند خطبه جوشش جان من است، تراوش خشم من است، بانگ بی‌یاوری من است، شکوه‌ی دل من است و پیش فرست حجت من در تقدیم و مقدم داشتن حجت. اکنون لفظی که می‌تواند از این توصیفات و اشارات و تعبیر فاطمی اخذ شود در تناسب با فقره، **" لفظ فیض "** است؛ فیض اول، فیض دوم، فیض سوم و فیض چهارم در اولین اصطلاح متناسب مشار از سوی حضرتش. که حضرت می‌فرمایند که این سخنان، فیض‌هایی در قالب **" فیضة النفس "** است. نفس، واحد است اما فیضانش متعدد است. این تعدد را خود خطبه در الفاظ خطبه، کلام خطبه و کلمات خطبه می‌رساند. ما اینجا قائلیم که شما برای شناخت خطبه لابد از شناخت حضرت و برای شناخت حضرت لابد از شناخت کلام او هستید و ایشان می‌گویند سخن من بایش این است، دلیلش این است، ریشه‌اش این است. از اینجا صادر شده و مبنای صدور سخن

این است . از چه ؟ از " فیضة النفس " ، جوشش و جوشیدن جان . در نتیجه اگر بخواهیم از خود خطبه بگیریم یکی از کلماتی را که می توانیم بر این فقرات بگذاریم ، لفظ " فیض " است که گام بر معارف فاطمی و معالی خطبه باز می کند . بعد هم در سرفصل ها ، مختار ما می تواند لفظ " حجت " باشد؛ حجت اول ، حجت دوم ؛ و می شود پاراگراف های موضوعی خطبه یا رکوع هایش را " حجت " نام نهاد . در معان و مظان معانی دیگر ، ما می توانیم در دسته بندی های خطبه از سایر موارد و مصطلحات استفاده کنیم . البته ایشان وقتی که می فرمایند « المصیبة العظمی » ، معلوم است که مرتبط با اصطلاح مورد نظر ما نیست . برای اینکه که اشاره به " کلام فاطمی " یا مصدر آن نیست . یا « خشعت الجبال » ، یا فرضاً « اضع الحريم » ، لذا دلالت بر کلمه ی فاطمی شرط مهم در این انتخاب است . همین طور در کلماتی چون « لا مثلها نازله » ، یا « تلبسکم الدعوه » ، دعوت من شما را فرا گرفته است که " دعوت " می تواند باشد ، اما این آیا با مضامین خطبه هم سازگاری دارد؟ آیا با موضوعیت خود آن متن ها هم سنخیت دارد یا خیر؟ یعنی این دعوت ، سنخیتی با « الحمد لله علی ما انعم و له الشکر علی ما الهم » دارد؟ یا با « و ندبهم لاستزادتها بالشکر لاتصالها » ؟ یا فیضان و آن فیض اول و دوم سنخیتش بیشتر و شمول و دلالتش عام تر و تام تر است؟ در هر حال اخذ فهرست ضرر ندارد . چرا؟ چون یک جا در اشاره به سوره استفاده می شود ، یک جا در جایگاه آیه استفاده می شود ، یک جا در حزب استفاده می شود و یک جا در جزء - سوره هم که خود خطبه و کُل آن است ، سوره ی فاطمی - دسته بندی های مختلف دیگری هم در خطبه هست که نامگذاری درونزای آن نیاز به تفحص در نص خطبه دارد . اکنون ما در اینجا طبقه بندی هایی داریم . اینجا مفهوم کامل شده و اینجا دوباره شروع شده است . یعنی این دسته بندی ها را می شود با اسامی مختلف برای خطبه به کار برد و این علاماتی که ما در " متن مصحح " داشتیم ، این علامات فی المثل جزء و سوره های خطبه را مشخص می کند . ولی این که قطعاً خود اسم باید از متن خطبه در آید ، این یک دلالت خوبی بود که راه را برای ما روشن کرد . مثل کلماتی چون " آذین " - به معنای جائی که بانگ ندا و اذان از آنجا می آید - که متخذ از فرهنگ اصطلاحات آیات و روایات است - از میان ۹۱۹ ریشه و ۱۶۳۰۱ مشتق قرآنی و یا ۱۳۳۰۱ ریشه و ۶۹۸۳۱۲ مشتق در کتب فقه اللغة - در مبنای اشاره و شمارشی چون آذین اول ، آذین دوم ؛ در تشابه آیه و آذین . که هم زیباست و هم جا می افتد . مثل آیه و سوره که مسمایش و رای دیوار و نشانه ، برای ما توفیقاً و تطوراً و توثیقاً در تطوراتیم و تداول عام جا افتاده است . سوره ای که در یک مفهوم و مدلول دیگر اکنون برای مخاطبان قرآن کاملاً مفهوم و در تسمیه و اشاره به آن ، اول سور قرآن متبادر و بعد در تحقیقات لغوی ؛ دیواره دوری شهر در ذهن شکل گرفته و معلوم می شود - که شاید خیلی ها هم ندانند این مفهوم جلی را - " فیض " و " آذین " یا الفاضی با مفاهیمی این چنین ، همین گونه است و این نیز بعداً در تطور و تداول عام ، جا می افتد . اما اولویت اول ، لزوماً اخذ وجه تسمیه از خود خطبه است .

و اما هدیه ی این درس از باب فهم بهتر « جم عن الاحصاء عددها » در بحث احصاء ؛ روایت است که مرواریدی که در بهشت می درخشد ، ۵۰۰ سال این درخشش طول می کشد ؛ یعنی زمان در بهشت و در عوالم دیگر اینگونه است و این لمعات مورد رؤیت ما از اشیاء در یک لحظه ؛ برق و تالوایش برای ما در بهشت این مقدار انبساط و توسع دارد . درباره ی همین « جم عن الاحصاء عددها » در تقریب به درک بهتر " تجرد عقلی " ، روایت مشهوری است در امالی مرحوم صدوق رحمته الله علیه - مانند آن روایتی که جلسه ی پیش راجع به تعداد قطرات باران گفتیم - که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفر معراج ، ملکی را می بینند که یک لوحی در دست دارد و مشغول دیدن آن است و نور آن صفحه بر این ملک تابیده است و او مانند رودی از دیدگانش اشک می ریزد . آن ملک بدو متوجه حضور



پیامبر ﷺ نشد که ضربه ی بال جبرئیل او را متذکر شد و آمد رکاب پیامبر ﷺ را بوسید و عرض ادب کرد و عذر تقصیر خواسته و گفت من در اثر نور زیادی که از این لوح متصاعد بود، متوجه حضور شما نشدم . بعد ادامه داد که من دو رکعت نماز خوانده ام که ۲۰ هزار سال طول کشیده است ، به امر خدا ۵ هزار سال در قیام بودم و ۵ هزار سال در رکوع و ۵ هزار سال در سجود و ۵ هزار سال در تشهد - ببینید چقدر زیباست ! فقط تصور کنید ۵ هزار سال ایستاده در قیام با قائمین ، ۵ هزار سال راکع با راکعین ، ۵ هزار سال ساجد با ساجدین و ۵ هزار سال در تشهد نشسته با قاعدین ، این را مد نظر داشته باشید - بعد به پیامبر عرض می کند من ثواب این ۲۰ هزار ساله ام را به شما هدیه می دهم . بخاطر این کوتاهی ای که کردم - چه ملک مؤدبی هم بوده است - پیامبر ﷺ می فرمایند که من به این ثواب نیازی ندارم - حضرتش تشکر می کنند احتمالاً چون صاحب خُلق محمدی اند و نمی خواهند ثواب زحمات او را از او بگیرند و در واقع می خواستند که این برای خودش بماند - ملک که چنین می بیند می گوید پس من ثوابش را می دهم به امت شما. باز پیامبر ﷺ می فرمایند امت من هم به این هدیه احتیاج ندارند، که به عزت خدا ثواب یک صلوات امت من از ۲۰ هزار سال طاعت تو بیشتر است . یعنی شما فکر کنید ارزش یک صلوات از ۲۰ هزار سال عبادت آن ملکی که در ملکوت نشسته و انیس لوح اهل بیت در نورانیت و در معارف اهل بیت غرق است - و با این ۲۰ هزار سال عبادت ، لایق و شایسته و مستعد این شده که در معارف ملکوتی اهل بیت غور کند - بیشتر است براستی یعنی چه ؟ با تصور ۵ هزار سال قیام ، ۵ هزار سال رکوع ، ۵ هزار سال سجود و ۵ هزار سال تشهد ، ارزش این صلوات را ببینید - شما که بر روی خطبه ی درخشان هم کار می کنید نیاز به مددهای درخشانی از این دست دارید - اما نکته ی اصلی در تقطیع چهار گانه ی صلوات است . ببینید :

**اللهم / صل علی / محمد / و آل محمد** ، در ۴ بخش و ۴ قطعه ی جفری ! یعنی **اللهم** ۵ هزار سال **صلی علی** ۵ هزار سال **محمد** ۵ هزار سال **و آل محمد** نیز ۵ هزار سال ، که این می شود همان ۲۰ هزار سال آن ملک که پیامبر ﷺ می فرمایند یک صلوات بر من ، ثوابی بیشتر از آن ۲۰ هزار سال دارد. از این به بعد وقتی صلوات می فرستید به یاد آن ملک باشید ، با همان نیت و دلالت بر قیام و رکوع و سجود و تشهد ؛ در بسط معرفتی و فهم قلبی بهتر آن . که اگر یک بار این صلوات را این گونه بگوئید - و به دیگران هم بیاموزید - هم آن ثواب را برده اید و هم این که اساساً روح اصلی صلوات را خواهید فهمید و مفهوم این صلوات ، از این پس درجهان ، متناسب با مفهوم باطنی آن منتشر خواهد شد ان شاء الله .

**والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته**

**والحمد لله رب العالمین**